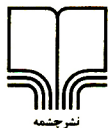


نویسنده: ناشناس
ترجمه‌ی وحید نمازی



بازیکن مخفی

فهرست

۷	پیش‌گفتار مترجم
۱۱	مقدمه
۱۵	بازیکن مخفی
۱۷	ژونیه
۳۳	اوت
۶۹	سپتامبر
۹۶	اکتبر
۱۲۱	نوامبر
۱۴۲	دسامبر
۱۷۱	ژانویه
۱۹۷	فوریه
۲۱۵	مارس
۲۳۲	آوریل
۲۵۲	مه

ژوئیه

از ژوئیه متنفرم، بدترین زمان سال برای فوتبالیست هاست؛ با آغاز یک فشار یازده ماهه. زمانی که شش هفته قبل از حتی یک بار ضربه زدن به توپ بدنسازی و دویدن شروع می‌شود. جالب این جاست که همیشه وقتی فصل شروع می‌شود، ما حتا در نزدیکی‌های وضعیت آرمانی بدنی مان هم نیستیم.

به همین خاطر من از همان روز اول تمرین‌های پیش فصل، به شدت روی آمادگی بدنی‌ام کار می‌کنم. بیست و هفت سالم است و در یک باشگاه لیگ برتری بازی می‌کنم که سه سال پیش با قراردادی چهارساله به آن پیوسته‌ام. بچه‌هایم مدرسه‌ای هستند و من بیشتر روزها پیش از رفتن به زمین تمرین در حومه‌ی شهر، آن‌ها را به مدرسه‌شان می‌رسانم. فوتبالیست بودن در ماه ژوئیه مترادف با ناهماهنگ بودن با بقیه‌ی دنیاست. وقتی تمام دوستان‌ت تازه دارند به تعطیلات می‌روند، تو از تعطیلات برگشته‌ای. وقتی تابستان‌ت تمام شده و دیگر داری روی زمستان تمرکز می‌کنی، بچه‌هایت چشم‌به‌راه تابستان‌اند. برای این‌که با خانواده‌ات به تعطیلات بروی، باید برای بچه‌ها در ماه ژوئن از مدرسه مرخصی بگیری که اصلاً با برنامه‌های مدرسه جور در نمی‌آید و عملی نیست، ولی خب مگر چاره‌ی دیگری هم داری؟

امسال تابستان خوبی داشتم، ولی باید سه چهار کیلویی هم وزن کم می‌کردم. خیلی تابلو شده بودم... همچنین مصدومیت کوچکی عصبی‌ام کرده بود که انتظار داشتم در تعطیلات پایان فصل خوب شود. گرچه چیز مهمی نبود ولی به خاطر از دست دادن چند

جلسه‌ی پایانی تمرین‌های بازیابی بدنی، شاکی بودم. چرا؟ تعطیلات خانوادگی و رزرو کردن پرواز و هتل از مدت‌ها قبل برای مسافرت دیگر جایی برای تکمیل دوره‌ی بازیابی نگذاشته بود.

با این‌که سعی کرده‌ام تا خودم را با دویدن و حضور مداوم در سالن‌های بدنسازی آماده نگه دارم، ولی هنوز نمی‌توانم بازی کنم؛ یعنی برای نود دقیقه فوتبال سنگین در بازی‌های سخت هفتگی آماده نیستم. در ماه اوت، هر روز در تمرین‌های سخت شرکت می‌کردم که در ماه ژوئن به هفته‌ای سه جلسه نرم دویدن تبدیل شده بود. بعد هم به تعطیلات رفتم و بیش از اندازه‌ی طبیعی خوردم و نوشیدم. خب مگر تعطیلات را برای همین کارها درست نکرده‌اند؟

روز اول تمرین‌ها سلامی به جان می‌کنم که نگهبان کمپ است و بعد از پارک کردن ماشینم وارد رختکن می‌شوم. یک‌راست سراغ بازیکن جدید همپستم می‌روم که باشگاه در تعطیلات تابستان و با قراردادی قابل توجه او را خریده است. با بی میلی با او دست می‌دهم و برایش آرزوی موفقیت می‌کنم اما درونم دنبال دلیلی برای دوست نداشتنش می‌گردم. شلواری پوشیده که به تنش زار می‌زند و همین دلیل کافی برای شروع دوست نداشتنش می‌شود. همچنین باید کلکی سوار کنم تا از درآمدش هم سر در بیاورم. این کاری است که همه می‌کنند. تمام ما رقم‌های مختلفی در باره‌ی قراردادش شنیده‌ایم، اما چیزی که همه درباره‌اش اتفاق نظر داریم این است که او رکورددار دریافت بیشترین دستمزد در تاریخ باشگاه است. خوبی دانستن این چیزها این است که برای تمدید قراردادهای مان باید قیمت‌ها دست‌مان باشد. من هم احتمالاً پیش از پایان این فصل پیشنهاد تمدید به دستم می‌رسد و باید مذاکراتم را با باشگاه شروع کنم.

با این‌که فضا آرام است و کاملاً امیدوارم که قراردادم تمدید شود، ولی خیلی هم با او خودمانی نمی‌شوم. اگر او خوب بازی کند، اوضاع تیم هم خوب می‌شود و آن وقت است که من هم سر و سامان می‌گیرم. حسابی از سلسله‌مراتب هم آگاهی دارم و می‌دانم که جایم آن بالاهاست.

اولین روز بازگشت به تمرین‌ها درست شبیه اولین روز مدرسه بعد از پایان تعطیلات

است. همه از خاطرات‌شان می‌گویند. جوان‌ترها از سفرهای مجردی با دوستان‌شان به ماریلا و کارهایی که کرده‌اند حرف می‌زنند. ماریلا، الآن رتبه‌ی نخست بین بدنام‌ترین مکان‌های تفریحی را دارد. یکی از همیمی‌های ما هم با شانزده‌تا از دوست‌هایش آن‌جا بوده و در کنار آن‌ها لذت برده است.

البته خودش یکی از دوستانش را از جمع شانزده‌نفره‌ی بالا جدا می‌کند. «به جز یکی، بقیه‌شون محشر بودند. بی شرف دور از چشم من یه کارهایی کرده بود. داشت مخ نامزدم رو می‌زد ولی من به لَش بی مصرفش اجازه ندادم به رابطه‌مون گند بزنه.»

او با یک مشت جانانه از خجالت دوست زن باره‌اش درآمده و طرف حسابی تحقیر شده بود. مشت را که خورده بود، از جایش بلند شده بود، یک تاکسی گرفته و با اولین پرواز از مالاگا به انگلیس برگشته بود. این قانونی نانوشته است که کسی اجازه‌ی رابطه گرفتن با دوستان و نامزدهای همیمی‌هایش را ندارد. یک‌بار هم که چنین چیزی در گذشته اتفاق افتاد، طرف بی‌درنگ وارد لیست سیاه تیم شد و بهترین کاری که می‌توانست بکند این بود که از باشگاه برود، یعنی دیگر اصلاً نمی‌توانست در جایی بماند که همه از او متنفر بودند. این داستانی است که هرگز در روزنامه‌ها درز نمی‌کند، چون هیچ‌کس نمی‌خواهد از خیانت نامزد یک فوتبالیست مشهور یا از بازیکنی حرف بزند که با نامزد همیمی‌اش خوابیده و دوستش معش را گرفته است.

من هم سفرهای مجردی فراوانی رفته‌ام ولی امسال با خانواده‌ام به پرتغال رفتم. آن‌جا ویلا داریم و در همسایگی مان هم فوتبالیست‌های زیادی زندگی می‌کنند. یک‌بار خوزه مورینیو را هم در ساحل محلی آن‌جا دیدم. فکر کنم او هم آن منطقه را خیلی دوست دارد. البته آن‌قدرها با او حرف نزدیم و گپ کوتاه‌مان فقط در حدی بود که خودم را معرفی کنم. خیلی‌های دیگر هم همین‌طورند. فقط سی ثانیه گپ زدن با فوتبالی‌هایی که نمی‌شناسید کافی است تا یک دوستی را شکل بدهد. دنیای فوتبال خیلی کوچک است و آدم‌هایش یک‌جورهایی همدیگر را می‌شناسند.

همسرم در تعطیلات مدارس و وقتی من به‌شدت مشغول تمرین و بازی هستم، بچه‌ها را دوباره به آن‌جا می‌برد. البته خیلی از بازیکنان هم تعطیلات‌شان را در دُبی، فلوریدا، لس‌آنجلس و لاس‌وگاس سر کرده‌اند؛ جاهایی که در آن می‌شود بی‌آن‌که کسی درباره‌ی آدم‌های اطراف‌شان داستان بسازد، به این طرف و آن طرف بروند.